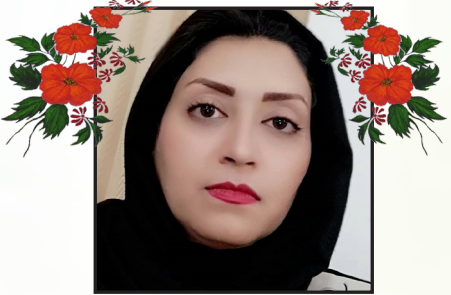
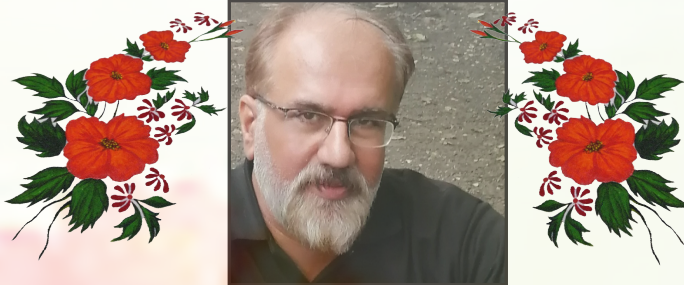


من بذر خوابیده در
سرمای زمستانم
به هوای تو سینه زمین را
می شکافم
محمدرضا کیانی

تو چقدر بهاری
قهر می کنی می باری
ناز می کنی رنگین کمان می شوی
خنده می کنی آفتاب می شوی
و



مهشید ملکی زاده



مهرداد پیرامون



کمال ساوجی

از دی خبر آوردی، ای دختر
مردادی!
ویرانه پسندی تو، با اینکه خود
آبادی
مثل طبسی ویران از زلزله ام
کردی
گفتی که برو دیگر، از چشم من
افتادی!
شیرین تری از آن که منظور
نظامی بود
خسرو صفتی دیدی، که خسته ز
فرهادی؟
آزاد نکن من را از دام دو
چشمانت
خوشبخت ترین صیدم، وقتی که
تو صیادی
چوب و فلک معشوق، مانند
معلم هاست
خوردم گلستان را، نوش؛ با تر که
شمشادی
لحنت که زمستان شد، در جا
سخنم یخ زد
ناگفته سخن رفتیم، با اینکه تو در
یادی

می نوازد

باغی در کویر خویش نشانده ام
که هر روز در شکوفه ها و درختان سیب و تاک و
انارش
تنهایی قدم می زنم
و غزل می خوانم!!

دستانی در دستان من است..
که سرم را بر دامن گلدوزیش گرفته، گررم
و دلم را با دستار ارغوانیش باد می زند، نررمدستانی
در دستان من است
که نظم قانون هزارستان هستی مرا
کوک کرده است...

دستانی در دستان من است...

دستانی در دستان من است
که چون شبنم های زلال
در دل من می چکند
و سرخ فام لبانی که
مثنوی در دلم می چکانند!

لبهایی در چشمان من غنچه کرده است
که آینه آینه، دانه دانه،
در کلاف نخ های اندیشه ام
مروارید ریشه می کند!
آبشاری بر شانه من می ریزد
که هر تارش ماهوری آرام بخش، بر شوریدگی هایم،



فریبا نادعلی



ماه منیر خلف زاده

در فصل سردرگمی
خواب های بیقواره ام را
هر چه می پوشم
اندازه تنم نیست که نیست
و دگمه های مه گرفته اش آویزان در باد
وقتی آرزوهایم را ورز می دهم
آستین چپم سقوط می کند
از ارتفاع فکری که پر از منحنی ست
و چشم های سرخم
از پاچه راستم میزند بیرون
شرط می بندم
دختری هر شب از دهه شصت
در جیب هایش پنهان می شود
و آنا گاولدا می خواند

نوای ناله آینه ای پردرد می آید
صدای رد پای عاشقی شکرگرد می آید
منم آن کولی بیخانمان بی سرانجامت
که با بغضی گره خورده دلی دلسرد می آید
دوباره گر گرفتیم امشب و بهر تسلایم
غزل این همصدای همرد می آید
سکوت بی تو بودن سرد و تلخ تلخ می بارد
و این باران دلتنگی چه بس نامرد می آید
برایت می نویسم شعری از جنس تر باران
و از این حس دلتنگی دلم را درد می آید
و میبینم من آن روزی که از آنسوی پرچین ها
کسی که این دلم راست عاشق کرد می آید

۱
از آمدن و رفتن خود بی خبریم
شاید ز جهان و از کرات دگریم
یکه قطعه پازلیم ز بازی ازل
شادی بنما که چون مهی رهگذریم
کمال ساوجی
۲
هزاران چو تو خفته در زیر خاک
زمرگ من و تو جهان را چه باک
بیا شادمانی و احسان کنیم
درین روز نیک و درین عید پاک
۳
شده کارم ز دستت آه و فریاد
کشی هر سو مرا چون صید صیاد
تو عاشق پیشه و مفتون عشقی
نوای دل عمر من را دادی بر باد
۴
شاید ز جهان و از کرات دگریم
اینگونه پیش و بی کس و در بدریم
یا آنکه فرازمینی و بعد حیات
نسبت به مقام و ماورا رهسپریم



منتظر داستان و اشعار شما هستیم

لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر
روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید.
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است
و مطالب ارسالی برگشت داده نمی شود.

toloudaily@gmail.com

کارشناس (این شماره) سرویس ادبی-هنری: محمود شیر یازو